

«درام تاریخی مازیار»

صادق هدایت و برتری نژادی

دستگیر می‌گردد و توطئه افشین برای قتل خلیفه عباسی در سامرا کشف می‌شود. پرده اول نمایشنامه در طبرستان می‌گذرد. هنگامی که شورشیان در محاصره هستند و در آستانه شکست قرار دارند و تنها امید مازیار آن است که از جانب افشین برای او نیروی کمکی برسد. علی پسر رین طبری، منشی مازیار و سیمرو، گیس سفید اردوی مازیار، که هر دو با لشکر عرب پیوند پنهانی دارند در پی یافتن طومار نامه‌ای هستند که افشین برای مازیار فرستاده است. در پرده دوم مازیار را با شهرناز، دختر سرراهی که خانواده او را سپاهیان عرب جلوی چشمانش بطرز دردناکی کشته‌اند، در می‌کده‌ای در طبرستان می‌باییم. شهرناز چنگ می‌زند و مازیار شراب می‌نوشد و به دختر ابراز عشق می‌کند و می‌گوید که در جهان جز او کسی برایش نمانده است. آن‌گاه کوهیار برادر مازیار که به او خیانت کرده همراه با سرگروه قشون اسلام وارد میخانه می‌شوند. آنها مازیار را دستگیر می‌کنند و به مرکز خلافت می‌فرستند.

پرده سوم در زندان مازیار در سامرا می‌گذرد. زندانبانانی که ایرانی هستند وسایل فرار مازیار را آماده می‌کنند: شهرناز که برای دیدن مازیار به زندان آمده با این تصور که دلبرش راه فراری ندارد از پیش زهری را که در زیر نگین انگشتری خود پنهان کرده خورده و پس از دیدار کوتاهی با مازیار تحت تأثیر زهر می‌میرد و مازیار نیز بجای گریز از زندان دیوانه می‌شود و در سوگ از دست دادن دلدارش به هذیان‌گویی می‌افتد. بدین‌گونه درام تاریخی مازیار با یک ملودرام شخصی پایان می‌گیرد.

اما صادق هدایت این تراژدی تاریخی را برای آزمایش طبع خود در زمینه نمایشنامه نویسی نوشته بلکه هدف او رساندن پیامی است که بدین صورت در دیباچه کتاب توضیح داده است: «تاریخ و سرگذشت مردان نامی ایران مانند ابومسلم خراسانی و برمکیان و افشین و بابک و مازیار و غیره که هر یک جداگانه داستان دلچسب و فصل مهمی از تاریخ ایران است از رشادت و استقامت و زیرکی و کاردانی ایرانیان تا دو قرن پس از استیلای عرب حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که هنوز ایرانیان برای استقلال خویش می‌کوشیدند و فر و شکوه دوره ساسانی و برتری نژادی و فکری خود را بکلی فراموش نکرده بودند. نوشتن این داستانها و روشن کردن این فصول از تاریخ زنده ایران از اهم واجبات است (صفحه ۱۲)». نکته‌ای که درنگ در آن اهمیت دارد این است که نویسنده در اینجا صحبت از تفوق فرهنگی یا ملی نمی‌کند بلکه مشخصاً از برتری نژادی ایرانیان حرف می‌زند. هر یک از این سه دیدگاه به هدف برتری طلبی از زاویه متفاوتی روبرو می‌شوند و به همین دلیل برای رسیدن به آن راه‌های ویژه‌ای می‌یابند. با توجه به این موضوع کلیدی، حال باید به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که در نمایشنامه «مازیار»، نژاد برتر کدامست، تفاوت آن با نژاد پست در چیست و راه اصلاح نژادی چگونه است؟

آیا برای صادق هدایت «ایرانی» نژاد برتر است؟ کتاب «مازیار» سراسر با عرق ایران پرستی نوشته شده و این گمان را پیش می‌آورد که ما تنها با یک دیدگاه

آیا سبیل کوچکی که در برخی از عکسهای صادق هدایت زیر بینی او دیده می‌شود جنبه آرایشی دارد یا آرمانی؟ کافیسست که به آلبوم‌های خانوادگی عکسهای دوران رضاشاه نگاه کنیم تا دریابیم که گذاشتن این نوع سبیل رواج همگانی داشته و مانند سبیل پرپشت چپ‌گرایان و ریش شرعی اسلام‌گرایان نشان از دلبستگی‌های آرمانی می‌دهد. در آن زمان تب هیتلر دوستی در کشور بالا گرفته بود و طبیعتاً گذاشتن سبیل هیتلری نیز میان جوانان باب شده بود. بسیاری هیتلر را برای آن دوست داشتند که علیه استعمارگران انگلیسی می‌جنگید و از آنجا که تصور می‌کردند که «دشمن دشمن من، دوست من است»، پیشروی قوای آلمان را به سود استقلال ایران می‌شمردند. اما علاقه گروهی دیگر از هواداران هیتلر از این حد سیاسی فراتر می‌رفت و جنبه آرمانی به خود می‌گرفت.

مهمترین خصلت هیتلر جنبه نژادپرستانه آن است. براساس این نظریه آریایی‌ها برترین نژاد انسانی هستند که دلیل آمیزش با نژادهای دیگر خصوصاً نژاد سامی، پاکیزگی خونی خود را از دست داده‌اند و اکنون باید به یمن جنبش هیتلری نژادهای دیگر را از میان بردارند و آرام آرام با ازدیاد نسل آریایی و سلطه مطلق آن بر جهان، جامعه بشری را از تباهی نجات دهند.

هیتلر به یهودیان نه به عنوان پیروان یک دین یا احاد یک ملت، بلکه بعنوان اعضای نژاد سامی می‌نگریست. از همین جاست که نظریات او «سامی ستیز» خوانده می‌شود و نه «یهودی ستیز». اگر او تنها با یهودیت عناد داشت می‌توانست بجای قتل عام افراد یهودی، فقط آنها را به رد زبانی دینشان مجبور کند. بدین لحاظ اگر چه هیتلر در نبرد نظامی خود با متفقین شکست خورد، ولی به گفته نویسنده کتاب «تاریخچه مردم یهود» توانست در جنگ نژادی خود موفقیت زیادی بدست آورد و تعداد یهودیان اروپا را از ۱۱ میلیون به ۵ میلیون تقلیل دهد: «مازیار: درام تاریخی در سه پرده» در سال ۱۳۱۲ در تهران منتشر می‌شود که مطابق است با ۱۹۳۳، سالی که هیتلر در آلمان بعنوان صدراعظم برگزیده می‌شود. همکار نزدیک هدایت در محفل ادبی «ربعه»، یعنی مجتبی مینوی، مقدمه مفصلی در هفتاد و اندی صفحه بر این نمایشنامه پنجاه صفحه‌ای نوشته که در آن به روایت تاریخی جنبش مازیار (مقتول در ۲۲۴ هـ.ق.) یکی از اسپهبدان طبرستان علیه خلافت عباسی پرداخته است. بعلاوه کتاب دیباچه‌ای کوتاه دارد که امضای هر دو نویسنده در پائین آن دیده می‌شود.

اصل ماجرای مازیار بر این داستان نیمه افسانه - نیمه تاریخی استوار است که «بزیست» یا «یحیی» منجم ایرانی خلیفه عباسی، سه سردار ایرانی بابک، افشین و مازیار را به خروج علیه خلافت اسلامی و احیای دین زردشت و «انهدام نژاد عرب» فرا می‌خواند (صفحه ۱۱۷)، اما جنبش استقلال خواهانه اسپهبدان به نتیجه نمی‌رسد. نخست بابک در اثر خیانت برادر سنباد یکی دیگر از سرداران شورشی کشته می‌شود. و سپس مازیار توسط لشکر عبدالله بن طاهر

ملی‌گرایانه روبرو هستیم. اما «ایرانی» یک مقوله نژادی نیست و ما برای این که بتوانیم از زاویه تنگ نژادی نگاه کنیم، باید وابستگی آن را به نژادهای سفید پوست یا آریایی ثابت کنیم. ما در نمایشنامه «مازیار» بارها به این دیدگاه برمی‌خوریم که ایرانی و رومی در کنار یکدیگر قرار دارند و عرب و یهودی در کنار هم (صفحه ۱۲۲). مهمترین نشانه‌ای که این هماهنگی نژادی بین ایرانی و رومی را آشکار می‌سازد، این است که خلیفه عباسی پس از کشتن بابک ایرانی و نانیس رومی، سرهای آن دو را قیراندود می‌کند و در کنار دروازه شهر می‌آویزد (صفحه ۱۲۳). پس نژاد برتر همان گروه سفید آریایی است که ایرانی و رومی هر دو به آن تعلق دارند.

از آنجا که نمایشنامه براساس مبارزه مازیار علیه خلیفه عباسی نوشته شده در نظر اول این‌طور می‌نماید که دشمن همان قوم عرب و دین اسلام است. ولی هر چه در خواندن کتاب پیش‌تر می‌رویم و بیشتر متوجه می‌شویم که از نظر هدایت «جهودان» همانقدر در تابه کردن نژاد ایرانی شریک هستند که عربها. این درست که در بسیاری جاها صحبت از تصفیة «کثافت عرب» است (مثلاً صفحه ۱۲۲)، ولی در برخی موارد از جمله صفحات ۱۱ و ۱۲۹ آشکارا سخن از «کثافت‌های سامی» می‌رود. حتی در یادداشتهای آخر کتاب گفته می‌شود که نویسنده «تاریخ طبری» از زبان مازیار همه جا به «مسلمانان» لقب «جهودان» داده است (صفحه ۱۳۸). باور کردن این مسأله در فضای سیاسی امروز که درگیری‌های بین اسرائیل و فلسطین، اختلاف میان اسلام و یهودیت را برجسته کرده دشوار می‌نماید، ولی اگر به شرائط بین سالهای دو جنگ جهانی که کتاب «مازیار» در آن نوشته شده برگردیم، درک مسأله بسیار ساده می‌شود. از نظر نژادی، عرب و یهود هر دو از نژاد سامی هستند (صفحه ۱۲۵). بنابر این طبیعی است هدایت که بازگشت به ایران باستان را یک آرمان مقدس می‌شمرد، میان سیاست قوم‌کشی هیتلر علیه یهودیان و مبارزه ایران پرستان افراطی علیه نفوذ عنصر عرب پیوند ببیند.

برجسته کردن «جهودان» این قوم بدتر از عرب (صفحه ۹۸) بعنوان دشمن ایران، در واقع پیام اصلی این نمایشنامه است. در پرده اول ما با علی پسر ربن طبری، منشی مازیار و سیمرو، گیس سفید دستگاه او آشنا می‌شویم که هر دو قبلاً یهودی بوده‌اند. نام اصلی سیمرو، «سارا» است و منشی قبل از این که به اسلام بگردد یهودی بوده است. به گفته «شادان» در صفحه ۹۳ و به قول مازیار در صفحه ۹۵، این دو نفر هستند که از درون جنبش مقاومت ایرانی را می‌خورند و راه را برای نابودی نهضت ضد عرب فراهم می‌سازند. در پرده اول ما در می‌یابیم که آنها در خوراک مازیار زهر ریخته‌اند و بعلاوه در پی یافتن نامه افشین به مازیار هستند تا بدین وسیله راه را برای دستگیری و تصفیة افشین از دستگاه خلافت آماده سازند. در پرده دوم، سیمرو از دری مخفی به سخنان مازیار با شهرناز در میکده گوش می‌دهد و از این طریق از توطئه افشین در روز جشن مهرگان علیه خلیفه با خبر می‌گردد. بدین ترتیب با وجود این که اعراب و یهودیان به دو دین متفاوت تعلق دارند ولی از نظر یک نژادپرست ایرانی چون نویسنده کتاب «مازیار»، هر دو به یک نژاد پست‌تر به نام سامی وابسته‌اند و باید به آنها چون یک دشمن واحد نگریسته شود.

حال باید از خود پرسید که از نظر هدایت، راه اصلاح نژادی چیست و نژاد برتر ایرانی-رومی چگونه می‌تواند خود را از دست نژاد پست عرب-یهودی نجات دهد؟ در اینجا سخن از پالایش خونی است و نه پالودگی فرهنگی یا حتی ملی. تباهی ناشی از آمیزش نژادی است (صفحه ۹۵). این نسل نیمه ایرانی-نیمه عرب است که در همه جا پاکیزگی ایرانی را از میان برده و باعث سلطه عرب و اسلام شده است (صفحه ۱۱). حتی اگر یک فرد از جانب یکی از والدین خود تباری مسلمان داشته باشد زدالت عرب را پیدا کرده است (صفحه ۱۱۶). به جز علی پسر ربن و سیمرو، دو نمونه دیگر این نسل دورگه، یکی کوهیار برادر مازیار است که به برادر خود خیانت می‌کند و دیگری حسن بن حسنی سر گروه قشون عبدالله بن طاهر. مازیار دلیل خیانت پیشگی برادر خود را در آن می‌داند که مادر او کنیزی عرب بوده است (صفحه ۱۱۲) و همچنین او در اثر آمیزش با عربها (صفحه ۱۱۱) و همدستی با جهودان (صفحه ۱۱۳) فاسد شده است. حسن بن حسین نیز از یک

آمیزه عرب-ایرانی می‌باشد. اما در برابر آلودگی خونی فقط یک راه حل وجود دارد: تصفیة خونی، نویسنده آشکارا می‌گوید که پالایش خونی تنها از راه ریختن خون میسر است (صفحه ۱۳۰). سرمشق مازیار در این راه، پدر بزرگ او ونداد هرمز است که در زمان اسپهبدی وی حتی زنان ایرانی که شوهران عرب داشتند بفرمان او آنها را بدست خود تسلیم کردند و به چوبه‌های دار فرستادند (صفحه ۹۶). آیا این داستان آشنا نیست و ما را بیاد سیاست هیتلر علیه یهودیان اروپا نمی‌اندازد؟ بهر حال هدایت این کتاب را وقتی نوشته که در آلمان، سیاست یهودی‌کشی آغاز شده بوده است.

البته هدایت در کنار منظر «برتری نژادی» خود، نسبت به دوران مازیار از دو دیدگاه برتری فرهنگی و ملی نیز استفاده می‌کند. بعنوان مثال او دین زردشتی را «دین سفید» و کیش سامی را «دین سیاه» می‌خواند (صفحه ۹۸). و سخن از «سیل مرگبار اسلام» (صفحه ۹) و «یاچوج و ماجوی تازی» (صفحه ۱۱) می‌گوید. اعراب و مسلمانان دشمن صنعت و تمدن هستند (صفحه ۱۱۸). مسلمانان حتی ساختمان مساجد خود را از ایرانیان تقلید کرده‌اند. دین آنها پر از موهومات است. عرب پست و پا برهنه است (صفحه ۱۲۰). پوشاک آنها، چپی اگال، یک توبره اختراعی است برگرفته از توبره چارپایان (صفحه ۱۳۰). اگر آنها ایران ساسانی را شکست می‌دهند نه به خاطر مهارتهای جنگی یا دلبستگی مردم به وعده‌های برابری خواهانه آنانست، بلکه ناشی از مکر و توطئه‌چینی آنها می‌باشد (صفحه ۱۱ و ۱۰۸). با وجود نیرنگ کاری، آنها کم هوش و احمق هستند (صفحه ۱۲۳). در بیرحمی همتا ندارند و کارشان تنها بریدن دست و پا و شکنجه است (صفحه ۱۰۶ و ۱۳۱). شکمو و شهوتران هستند؛ نانیس رومی در ظرف سه روز که در زندان بوده در اثر گرسنگی می‌میرد ولی موسی بن هریش که در اثر همخوابگی با زن خلیفه به زندان افتاده است پس از سه ماه گردنش چنان کلف می‌شود که نمی‌توان آن را با تبر زد (صفحه ۱۲۲). و با وجود این، عربها «مارخواران اهریمن نژاد» (صفحه ۱۰) موش خوار (صفحه ۱۰۰)، سوسمار خوار، شترچران (صفحه ۹۸) و گدا گشنه (صفحه ۱۰۵) معرفی می‌شوند. آنها ریاکار و دین باز هستند چنانکه حسن بن حسین پنهان از چشم همکارانش با مازیار شراب می‌نوشد (صفحه ۱۱۵). بدین ترتیب اعراب، یهودیان و مسلمانان از هر گونه خصلت انسانی تهی می‌شوند و بصورت شیاطینی در می‌آیند که کشتن و انهدام قومی آنها برای پیروان برتری نژادی آسان می‌گردد.

جالب اینجاست که از دیدگاه هدایت، افشین و مازیار برای این که به قیام خود برای انهدام نژاد پست جذابیت بخشند دست به اسطوره سازی می‌زنند و زمان خروج علیه خلیفه را روز جشن مهرگان انتخاب می‌کنند، یعنی هنگامی که کاوه آهنگر بر ضحاک تازی شورید (صفحه ۹۹). صادق هدایت از یاد می‌برد که به زعم خود فردوسی، رستم پهلوان ایران زمین از سوی مادر تبار تازی دارد. آنچه برای نویسنده «مازیار» مهم است، در واقع آفریدن اسطوره‌ای جدید است برای جنبشی نژادپرستانه که در سال ۱۳۱۲ ذهن او و بسیاری از روشنفکران هم نسل او را به خود معطوف کرده بود.

وقتی که با جهان‌بینی نژادپرستانه و سامی ستیزانه هدایت در کتاب «مازیار» آشنا می‌شوی از خود می‌پرسی که چگونه می‌شود مردی که رساله «فوائد گیاهخواری» و داستان «سگ ولگرد» را نوشته و تا این حد نسبت به کشتن و آزار جانوران حساس است، می‌تواند در کتاب «مازیار» نسبت به سرنوشته تلخ میلیونها انسان تنها به این دلیل که با او تفاوت دینی یا زبانی دارند این قدر بی‌اعتنا باشد؟ به باور من مشکل در نابرداری فکری است. آدولف هیتلر یک گیاهخوار بود و با این وجود آرمان برتری نژادپرست موجب مرگ میلیونها انسان شد. این گونه تعصبات فکری تنها در کتاب «مازیار» به چشم نمی‌خورد و اصولاً ایرانیگری افراطی یکی از وجوه اصلی کار ادبی هدایت را در دوره اول نویسندگی او تشکیل می‌دهد که می‌توان نمونه‌های آن را در نمایشنامه «پروین، دختر ساسان» ۱۳۰۹، داستانهایی «سایه مغول» ۱۳۱۰ و «آخرین لبخند». متون طنزآمیز «البعثت الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه» ۱۳۰۹ و «توپ مرواری»، و کارهای تحقیقی «اوسانه»

۱۳۱۰، «نیرنگستان» ۱۳۱۲، «ترانه‌های خیام» ۱۳۱۳ و سفرنامه «اصفهان نصف جهان» ۱۳۱۱ مشاهده کرد. در آثار دسته‌آخر، الحاد عمر خیام بعنوان نمونه قیام روح آریایی علیه اعتقادات سامی معرفی شده، خرافه‌های مردم ایران نتیجه آمیزش آنان با اعراب و یهودیان به حساب آمده و رشد صنعت معماری در اصفهان دوره صفوی معلول بازگشت به ایران ساسانی دانسته شده است.

پس از برکناری رضاشاه از سلطنت بدلیل همکاریش با آلمان در شهریور ۱۳۲۰، هدایت نیز مانند بسیاری دیگر از هم نسلان خود به سوی حزب توده گرایش پیدا کرد. او به نگارش داستان‌هایی اجتماعی چون «حاجی آقا» و «فردا» پرداخت و حتی به دعوت رسمی مقامات شوروی به تاشکند مرکز ازبکستان سفر کرد. با این وجود هدایت در طی دوره دوم حیات ادبی خود هیچگاه رسماً نسبت به جهان‌بینی برتری نژادی مستتر در کتابهایی چون «مازیار» بر خورد نکرد. اخیراً پژوهشگر و دوست ارجمند ناصر پاکدامن در شماره ۱۴ «دفترهای کانون نویسندگان ایران در تبعید» به چاپ مقاله ناشناخته‌ای از صادق هدایت دست زده بنام «اشک تمساح» که به امضای مستعار «ک.ز.» در شماره اول روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده ایران در دهم بهمن ۱۳۲۱ به چاپ رسیده است. ناصر پاکدامن در مقدمه ویرایش خود می‌نویسد: اهمیت دیگر «اشک تمساح» در این است که از احساسات «ناسیونالیستی» صادق هدایت روایت دیگری بدست می‌دهد. اوست که اینجا می‌نویسد: «ما هیچ تافته جدا بافته‌ای نیستیم و ملتی هستیم مثل همه ملت‌های دیگر جهان. و بعد هم در صحنه امروز جهان «داشتیم، داشتیم» حساب نیست، «دارم، دارم» حساب است. باید دید امروز چه داریم و چه می‌خواهیم بکنیم (صفحه ۱۸۳)». بعلاوه هدایت در مقاله فوق به «قلتش‌های دوران بیست ساله (صفحه ۱۹۰)» رضا شاهی طعنه می‌زند و حتی به «دجالی که از برلین سر برآورده است» (صفحه ۱۹۳) اشاره می‌کند. او بر خلاف نظریات میهن پرستان دروغین، ایران را تنها میراث‌دار تمدن جهان نمی‌شمارد (صفحه ۱۸۸) و به سهمی که ملت‌های دیگر چون یونانیان، رومیان و هندیان در پیشرفت جامعه بشری داشته‌اند اعتراف می‌کند. با وجود این نویسنده «اشک تمساح» هیچگاه از اعراب

و یهودیان نامی نمی‌برد و به نقشی که نژاد سامی در رشد دانش و فرهنگ داشته نمی‌پردازد. به این دلیل چنین مقاله‌ای را نمی‌توان یک برخورد صادقانه و ریشه‌ای به نظریه نژادپرستانه در دوره اول نویسندگیش بحساب آورد.

اگر صادق هدایت حتی در سال‌های آخر عمر خود دست به انتقاد از نظریات سامی سیتزانه خود در گذشته نزده، چرا ما امروز نیازمند آن هستیم که پس از گذشت تقریباً هفتاد سال از انتشار کتاب «مازیار»، به چنین کاری روی آوریم؟ آیا بهتر نیست که مانند برخی از هدایت‌شناسان، گناه نژادپرستی او را به گردن شرایط اجتماعی و سیاسی دوران رضاشاه بیندازیم و به نقشی که بسیاری از روشنفکران سرشناس آن دوره چون مجتبی مینوی، بزرگ علوی، شین پرتو، ذبیح بهروز و ابراهیم پور داود در رواج این گونه بدآموزی‌ها داشته‌اند. بی‌اعتنا باشیم. یکی از هدایت‌شناسان، پژوهنده گرامی محمد علی همایون کاتوزیان است که در کتاب «صادق هدایت: از افسانه تا واقعیت» درباره هدایت و همکاری‌های می‌نویسد: «بنابر این مقایسه آنها با نازیها و فاشیست‌های اروپایی و هم‌تاهای ایرانی‌شان خطا خواهد بود. در واقع حرف‌هایشان تند و افکارشان ساده‌دلانه و اعوجاج یافته بود، لیکن انگیزه‌هایشان بی‌آلایش بود و رفتار سیاسی آنها جای سرزنش نداشت و سرآمد غالب مردانی بودند که از حیث زمان و مکان و موقعیت اجتماعی در شرایطی مشابه بسر می‌بردند» (صفحات ۱۱۱-۱۱۲).

اگر جامعه روشنفکری ایران پس از سپری شدن دوران رضاشاهی بلافاصله به نقد و بررسی دیدگاه‌های سامی سیتزانه و آریا پرستانه خود پرداخته بود، بی‌شک کل جامعه از آن سود می‌برد و گام بزرگی در راه طرد نظریات تمامیت‌گرا و استبدادی برداشته می‌شد و اندیشه آزادی در میهن خفقان زده ما قوام بیشتری می‌گرفت. امروزه نیز در اثر نفرت مردم از استبداد دینی، بدبینی نسبت به عرب و عربیت بیشتر شده و ایران‌گری و آریا پرستی قوت یافته است. بهمین دلیل برای روشنفکری که راه مبارزه با استبداد دینی را در ترویج آزادی اندیشه و بیان می‌بیند، برخورد با نکبت برتری نژادی و تجربه دوران رضاشاه اهمیت بیشتری می‌یابد.

۱۶ ژانویه ۲۰۰۳

جیزها زیباگر باسی

وقتی که قد انتظار بلندتر از قدم من است
دستانم کوتاه‌تر از راهند
کوتاه‌تر ندستانم
نه
نه
سر م به زانو نمی‌رسد اما
سر م به شانه‌ات نمی‌رسد.

.....

آتش را مهار می‌کنم با باد
باد را آتش می‌زنم
قطب را از شمال تا جنوبش
جهنمی می‌کنم از آتش تنم.

مجموعه‌ی شعر
۱۳۶ صفحه
ناشر: فرهنگ فردا

آذر درخشان در بررسی این مجموعه می‌نویسد: «زیبا رمز قضاوت تاریخ را یافته است. شعر او صدای اعتراض زنانه‌ی است که بیش از دو دهه ستم دیده‌اند و تسلیم نشده‌اند.»

Farhang- E- Farda
PO Box 191
Greenford UB6 0ZN
London, UK